



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۳۵	تاریخ	۱۴۰۰/۰۹/۰۸
عنوان ۱	حجیت ظن				
عنوان ۲	حجیت مطلق الظن				
عنوان ۳	مطلب اول: ذاتی بودن یا نبودن حجیت برای ظن				

مرور درس گذشته

بحث ما در مبحث اول از مباحث مربوط به قواعد حجیت مطلق الظن بود و گفتیم بحث اول در این باره است که آیا حجیت برای مطلق الظن ذاتی است یا خیر؟ یا به عبارت دیگر حجیت برای ظن ضروری بوده و بدون احتیاج به عامل خارجی و یا جعل جاعل، عقلاً برای ظن ثابت است یا خیر؟

بیان مرحوم محقق آخوند را در جلسه قبل مطرح کردیم و گفتیم ایشان حجیت ذاتی ظن را نفی می‌کند و می‌فرمایند ظن، چه در مقام ثبوت تکلیف و چه در مقام سقوط تکلیف، نمی‌تواند فی نفسه دارای حجیت باشد یعنی نمی‌تواند منجزیت و یا معذرت داشته باشد؛ اما در مقام ثبوت تکلیف اگر ظن به تکلیف داشته باشیم، چون ظن به تکلیف، همراه با احتمال عدم التکلیف است لذا ظن به تنهایی نمی‌تواند مثبت تکلیف باشد و تکلیف را اثبات کند و یا به عبارت دیگر، قاعده قبح عقاب بلا بیان در آنجایی که ظن بر ثبوت تکلیف قائم شود جاری است؛ پس ظن فی نفسه نمی‌تواند منجز تکلیف باشد مگر آنکه جعل جاعل ضمیمه شود تا ظن بتواند منجز شود و در محل خود گفتیم که جعل جاعل نیز مستند به قطع خواهد بود. این در مقام ثبوت تکلیف بود. در مقام سقوط تکلیف نیز همین طور است و در جایی که قاعده اشتغال جاری است یعنی ما قطع به تکلیف داریم، ظن به سقوط تکلیف و فراغت ذمه کفایت نمی‌کند؛ مگر اینکه جعل جاعل این ظن را مجزی و معذر کند؛ وگرنه ظن به تنهایی نمی‌تواند سقوط تکلیف را ثابت کند. عبارت مرحوم آخوند چنین بود:

«وذلك لوضوح عدم اقتضاء غير القطع للحجية بدون ذلك [یعنی جعل یا ثبوت مقدماتی که موجب حجیت شود] ثبوتاً بلا خلاف ولا سقوطاً وإن كان ربما يظهر فيه من بعض المحققين الخلاف»^۱

در اینجا ما تعلیقی بر فرمایش مرحوم آخوند داریم:

۱. کفایة الاصول؛ طبع آل البیت؛ ص ۲۷۵.

تعليق بر کلام مرحوم آخوند رحمته الله علیه

اینکه مرحوم آخوند به طور مطلق فرمودند ظن در مقام ثبوت تکلیف نمی تواند دارای منجزیت باشد مگر با ضم ضمیمه ای، این بنابر قاعده قبح عقاب بلا بیان است. ما اگر قاعده قبح عقاب بلا بیان را پذیرفتیم - که مبنای آخوند است - چنین می شود که در مقام ثبوت تکلیف، ظن نمی تواند فی نفسه دارای منجزیت باشد زیرا قاعده قبح عقاب بلا بیان، منجزیت آن را نفی می کند.

در اینجا بحثی وجود دارد که آیا قاعده قبح عقاب بلا بیان، مانع از منجزیت ظن است یا رفع مقتضی می کند؟ به عبارت دیگر: آیا قاعده قبح عقاب بلا بیان، موجب این می شود که ظن، اقتضای منجزیت نداشته باشد؟
قائلین به قاعده قبح عقاب بلا بیان، درست این مطلب را تبیین نکرده اند؛ اگر بگویند قاعده قبح عقاب بلا بیان، مقتضی را از ظن نفی می کند، جای این بحث وجود دارد که به چه دلیل به وسیله قاعده قبح عقاب بلا بیان، از ظن رفع مقتضی می شود؟

قاعده قبح عقاب بلا بیان، استحقاق عقاب بر مخالفت ظن را بر می دارد؛ این برداشتن استحقاق عقاب بر مخالفت، به چه معناست؟

اگر به این معناست که ظن فی نفسه اقتضا ندارد، این دلیل می خواهد که چرا ظن فی نفسه اقتضای عقاب بر مخالفت را ندارد؛ با توجه به آن نکته ای که ما در محل خود گفتیم که ظن کاشفیت دارد ولو کاشفت ناقصه، پس اقتضای عقاب بر مخالفت دارد فی ذاته. مگر اینکه شما بگویید اقتضای استحقاق عقاب بر مخالفت، مخصوص بیان تام است؛ در حالی که عقل که بر استحقاق عقاب بر مخالفت حکم می کند، بر استحقاق عقاب بر امر مولاست؛ نه اسحقاق عقاب بر ظن یا قطع.

این نکته باید دقت شود که آیا این کاشفیت از امر مولاست که موضوع استحقاق عقاب عقلی بر مخالفت است و یا این ذات الامر است که موضوع استحقاق عقاب بر مخالفت است؟ اگر بگویید ذات الامر است - که عقل نیز همین را می گوید - و کاری به کاشف ندارد، برگشت این سخن به حرف ما در حق الطاعة خواهد شد که منجزیت، اثر خود امر مولاست؛ نه اینکه اثر قطع یا ظن باشد، بنابراین ظن و حتی قطع فی نفسهما موضوع منجزیت و معذرت نیستند؛ بلکه آنچه موضوع منجزیت و معذرت است، ذات الامر است و عقل بر استحقاق عقاب بر مخالفت الامر حکم می کند.

بنابراین زمانی که استحقاق عقاب، بر امر مولا بود، در این صورت، ظن بما هو کاشف - ولو اینکه کاشفیت آن ناقصه باشد - اقتضای استحقاق عقاب بر مخالفت را دارد؛ زیرا به هر حال، طریقی به امر مولاست و چون طریقت به امر مولا دارد، اقتضا در آن وجود دارد؛ آنوقت اگر قاعده قبح عقاب بلا بیان وارد شود، باید مانع از اقتضا شود.

به هرحال این تعلیقه ای است که ما به فرمایش مرحوم آخوند داریم در این نکته فرمود «ظن ذاتاً نمی تواند منشأ ثبوت تکلیف شود زیرا قاعده قبح عقاب بلا بیان جاری است»؛ ما می گوییم اگر این قاعده، اقتضا را رفع کند، حرف شما درست است؛ اما اگر قاعده قبح عقاب بلا بیان، اقتضا را نفی نکند بلکه مانع شود، فرمایش شما محل اشکال خواهد شد.

این مناقشه، بر خود مبنایی مشهور و مرحوم آخوند است و غیر از آن حرفی است که ما در حق الطاعة بیان می کنیم.

اما در جانب سقوط تکلیف که فرمودند: «ظن نه در جانب ثبوت التکلیف حجیت دارند و نه در جانب سقوط التکلیف یعنی ظن به فراغت ذمه کفایت نمی‌کند و قاعده اشتغال الیقینی یقتضی فراغ الیقینی جاری است؛ مگر اینکه جعل جاعلی وجود داشته باشد که ظن به فراغت ذمه را جایگزین یقین به فراغت ذمه قرار دهد»، می‌گوییم در جایی که علم ما علم تفصیلی باشد بحثی نیست اما در جایی که قطع ما، قطع اجمالی به تکلیف باشد، اگر این علم اجمالی را علت تامه استحقاق عقاب بر مخالفت (تنجیز) بدانیم، ظن به فراغت ذمه، در فراغت ذمه کفایت نمی‌کند؛ اما اگر علم اجمالی را مقتضی استحقاق عقاب بر مخالفت بدانیم (یعنی بگوییم منجزیت علم اجمالی متوقف بر عدم جریان قاعده قبح عقاب بلا بیان (برائت عقلی) بدانیم) در چنین صورتی ما می‌توانیم قاعده برائت را لااقل در یکی از دو طرف جاری کنیم؛ یعنی برائت عقلی از فعل ثانی جاری است و این برائت عقلی، مانع از منجزیت علم خواهد شد. ظن نیز همینطور است یعنی در جایی که ظن بر فراغت ذمه جاری شد، مجرای برائت است و وقتی با احتمال به فراغت ذمه توانستیم برائت جاری کنیم و به طریق اولی در ظن به فراغت ذمه نیز می‌توانیم یعنی وقتی ما یکی از دو طرف را امثال کردیم و ظن داشتیم که این طرف، مکلف به واقعی است، ظن به فراغت ذمه برای ما حاصل می‌شود؛ مثلاً در ظاهر و جمعه شک کردیم که کدام واجب است، اگر ظن به وجوب ظاهر علی الخصوص برای ما حاصل شد، و ظاهر را انجام دادیم، می‌توانیم نسبت به جمعه برائت عقلی جاری کنیم؛ لذا چون برائت عقلیه در احتمال دیگر جاری می‌شود، ظن موجب سقوط تکلیف شد.

بنابراین در این شق فرمایش مرحوم آخوند نیز می‌توان این اشکال را گرفت که ما اگر علم اجمالی را علت تامه ندانسته بلکه مقتضی بدانیم، یعنی در صورت وجود مانع، منجزیت علم اجمالی بر طرف می‌شود. جریان اصل، می‌تواند مانع باشد و اگر بعد از قیام ظن بر اینکه مأمور به واقعی ظاهر است و ظاهر را انجام دادیم، نسبت به جمعه، برائت عقلی جاری می‌شود و وقتی قابلیت جریان برائت عقلی وجود داشت، ظن موجب فراغت ذمه خواهد شد و با امثال ظنی یکی از دو طرف علم اجمالی، می‌توان نسبت به طرف دیگر برائت عقلی جاری کرد و با جریان برائت عقلی در طرف دیگر، برائت ذمه حاصل می‌شود؛ پس ظن در این فرض می‌تواند در سقوط تکلیف نیز اثرگذار باشد و نیازی به جعل جاعل ندارد و برائتی که در اینجا جاری می‌شود نیز برائت عقلی است در نتیجه ظن در اینجا بدون جعل جاعل، معذر شده است. بنابراین اطلاق اینکه گفته شود ظن نمی‌تواند فی نفسه در مقام ثبوت و سقوط تکلیف اثرگذار باشد مگر به جعل جاعل، صحیح نیست.

این، بنابر مبنای خود آخوند و مبنای مشهور که قاعده قبح عقاب بلا بیان را جاری می‌دانند بود. اما بنابر مبنای حق الطاعة که ما به آن قائل هستیم و استاد شهید رضوان الله تعالی علیه مؤسس این مبنا بودند، ظن به تکلیف، فی نفسه موجب تنجیز تکلیف واقعی خواهد شد و نیازی به جعل جاعل ندارد زیرا حق الطاعة منجزیت را برای امر درست می‌کند و اساساً حکم عقل به مخالفت امر نیز شاهد بر حق الطاعة است. مخالفت امر مولاست که استحقاق عقاب می‌آورد؛ نه ظن به امر مولا. خود امر مولا موضوع استحقاق عقاب بر مخالفت است؛ بنابراین ظن به امر مولا در تنجیز کفایت می‌کند؛ زیرا ظن به امر مولا، احتمال مخالفت با امر مولا را در پی دارد و احتمال مخالفت با امر مولا نیز احتمال عقاب مولا را در پی دارد و احتمال عقاب مولا خود منجز است؛ یا از باب منجزیت احتمال ضرر که عقل به وجود دفع ضرر حکم می‌کند و یا اینکه بگوییم عقل نسبت به خصوص امر مولا حکم می‌کند به اینکه مولا بما هو مولا

استحقاق اطاعت دارد؛ صرف نظر از مسأله استحقاق عقاب بر مخالفت که استاد شهید این را می‌فرمایند که این مطلبی فراتر از استحقاق عقاب بر مخالفت است.

استاد شهید می‌فرماید مولا بما هو مولا حق اطاعت دارد و امر او باید اطاعت شود فلذا فقط در جایی امر مولا حق اطاعت ندارد که بعث مولوی، فعلیت نداشته باشد و مولا نتواند عبدش را بعث کند که آن مورد، مورد قطع به عدم الامر است که در این موارد به این علت که امر مولا نمی‌تواند فعلی شود، حق الطاعة مولا منتفی است اما هر جا که امر مولا بتواند فعلی شود (در موارد قطع، ظن یا احتمال امر مولا) حق الطاعة جاری است و اگر ما بدانیم که مولا تکلیفی دارد که چه قطع داشته باشیم به آن تکلیف و چه قطع نداشته باشیم، به فوات آن تکلیف راضی نیست، در این صورت تکلیف مولا با ظن و یا احتمال نیز گردن گیر است؛ آنوقت نتیجه‌اش استحقاق عقاب بر مخالفت خواهد بود.

بنابراین بنا بر حق الطاعة، ظن فی نفسه مقتضی ثبوت تکلیف و استحقاق عقاب بر مخالفت است و ظن بما هو ظن و بما هو طریق، منجزیت دارد مگر اینکه مانعی پیش آید یعنی شارع رافع منجزیت آن را جعل کند.

نتیجه اینکه بنابر حق الطاعة ظن در مورد ثبوت تکلیف، بدون نیاز به جعل جاعل، می‌تواند منجزیت داشته باشد اما از آن طرف اگر ما یقین به امر مولا داریم، ظن به ارتفاع تکلیف نمی‌تواند مسقط تکلیف و معذر باشد زیرا در این صورت نیز احتمال تکلیف باقی است و احتمال تکلیف، منجز است. بنابراین بنابر حق الطاعة باید به احتیاط عقلی عمل نمود به این معنا که تا زمانی که علم به فراغت ذمه برای ما حاصل نشده است، ذمه ما فارغ نخواهد شد.

بنابراین این بخش از فرمایش آخوند بنابر حق الطاعة قابل قبول است که ظن فی ذاته موجب سقوط تکلیف نخواهد شد؛ اما آن بخشی که می‌فرماید موجب ثبوت تکلیف می‌شود قابل قبول نیست. اما بنابر مبنای خود آخوند، در هر دو بخش جای اشکال وجود دارد همانطور که بیان نمودیم.

نتیجه بحث اینکه ثبوت حجیت برای ظن، نظیر حجیت قطع است؛ زیرا نه قطع موضوع حجیت است و نه ظن؛ بلکه چیزی که منجز است، امر مولا است؛ لذا فرقی بین قطع و ظن وجود ندارد غیر از اینکه قطع، علت تامه می‌شود اما ظن، مقتضی می‌شود؛ یعنی در موارد ظن به ثبوت تکلیف، امکان رفع منجزیت وجود دارد اما در موارد قطع به تکلیف، امکان رفع منجزیت وجود ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين